



قسم چشم و صورت ایمان (تحلیل تطبیقی روایت خطبه همّام با نظر به متون کهن عرفانی)

میثم احمدی^{۱*}، یوسف کرمی چمه^۲، عبدالستار نقشبندی^۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۶/۰۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۸/۲۵

(از ص ۱۱۷ تا ۱۳۱)

چکیده

خطبه همّام، مشهور به خطبه اوصاف پارسایان (متّقین)، از مهم‌ترین و مشهورترین خطبه‌های امیرالمؤمنین علی(ع) در نهج البلاغه است. اهمیت این خطبه، به لحاظ اشتمالش بر معانی دقیق و معارف لطیف، بر پژوهندگان پوشیده نیست؛ اما علاوه بر همه دلایلی که مفسران این کتاب مستطاب، در باب فراگیری و محبوبیتش نقل می‌کنند، آنچه این خطبه را از سایر خطبه‌های نهج البلاغه، ممتاز و ممیّز می‌دارد، شگفتی و خرق عادت است که در روایت این خطبه نهفته است. شنونده این سخنان گوهرین، همّام، پس از شنیدن کلام امیرالمؤمنین(ع) جان می‌سپارد، تا فضای روایت، رازآلود و اعجاب‌برانگیز بماند و خواننده را در بُهت و حیرت بگذارد. براساس این پژوهش، انتقالی بصری صُور غیبی و مفاهیم معنوی از مرادان به مریدان با استناد به معارف نهج البلاغه و خاندان عصمت(ع) اثبات می‌شود؛ چنان‌که به نظر می‌رسد همّام بیش از آنکه گرفتار و شیفته شیوایی و فصاحت ظاهری کلام امام(ع) شود، بر اثر انتقال تصویر غیبی و مشاهده امر قدسی، کالبد تهی می‌کند. نویسندگان در پژوهش حاضر، با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی به بررسی و تحلیل این روایت پرداخته‌اند تا راز طراوت و زیبایی روایی آن را بیابند.

کلیدواژه‌ها: امام علی(ع)، همّام، نهج البلاغه، تصویر غیبی.

۱. استادیار دانشگاه علوم انتظامی امین (تهران)

۲. استادیار دانشگاه علوم انتظامی امین (تهران)

۳. دانش‌آموخته دکتری دانشگاه بوعلی سینا

*: نویسنده مسئول

۱. مقدمه

خطبه همّام مشهور به خطبه اوصاف متّقین (پارسایان)، یکی از زیباترین و شورانگیزترین خطبه‌های امام علی(ع) در نهج‌البلاغه است. این خطبه علاوه بر زیبایی‌های ظاهری ادبی و لفظی، و صنعت‌پردازی‌های بلاغی و بدیعی، دریایی شگرف از معانی عرفانی و معارف دینی است. همین دلایل سبب شده است تا این خطبه از مشهورترین و خوش‌خوان‌ترین خطبه‌های امیرالمؤمنین در کتاب جانفزای نهج‌البلاغه باشد، و شارحان بسیاری در شرح و تفسیر آن بکوشند و استادان فراوانی آن را تحلیل، تبیین و تدریس کنند.

خطبه همّام در کتاب‌های روایی و دینی دیگر، با تفاوت‌هایی، گاه جزئی و گاه کلی، نقل شده است. پیش از شیخ رضی (۳۵۹-۴۰۷ ه.ق.)، در کتاب «عیون‌الآخبار»/ ابن قتیبه، جملاتی از این خطبه آمده است. ابن شعبه حرّانی نیز، در «تحف‌العقول»، این خطبه را با اندکی تفاوت با نهج‌البلاغه آورده، ولی متأسفانه روایت ابتدایی خطبه و نیز سند آن را ذکر نکرده است (ابن شعبه حرّانی، ۱۳۸۴: ۱۵۷-۱۵۴). شیخ صدوق (۳۰۶-۳۸۱ ه.ق.) هم از کسانی است که پیش از شیخ رضی و نهج‌البلاغه‌اش، این حکایت را در مجلس سی‌وچهارم کتاب مشهور «امالی» آورده است (شیخ صدوق، ۱۳۸۰: ۵۷۰)؛ اما پس از شیخ رضی، این خطبه در کتاب‌هایی نظیر «الذکر» اثر نوه/بن‌الجوزی، به اختصار و به اسناد مجاهد از ابن عباس، و «مطالب‌السؤال»/ ابن طلحة شافعی، ذکر شده، ولیکن کاملاً مشخص است که ناقلان آن را از نهج‌البلاغه شیخ رضی نقل نکرده‌اند (الحسینی الخطیب، ۱۴۰۹: ۵۴/۳-۵۳). در «بحارالانوار» مجلسی، و «کنزالفؤاد»

کراچکی، نیز با شرح و بسط بیشتری نسبت به نهج‌البلاغه شیخ رضی آمده است.

اغلب شارحان شناخته‌شده نهج‌البلاغه، نظیر ابن ابی‌الحدید و نیز میثم بحرانی نام کامل همّام را «همّام بن شریح بن یزید» دانسته‌اند؛ اما در برخی دیگر از منابع متأخر، مانند کتاب «کنزالفؤاد»، نام او «همّام بن عبادة بن خثیم» نیز گفته شده است.

خطبه متّقین به روایت‌های مختلفی آمده است؛ برخی مانند شیخ صدوق در امالی، آن را از امام محمدباقر(ع) و امام صادق(ع) و برخی دیگر از «ابوحمزة ثمالی» نقل کرده‌اند. روایتی که در کنزالفؤاد و بحارالانوار آمده، روایتی است که ابوحمزة ثمالی از «یحیی بن ام الطویل» و او از «نوف بکالی» نقل می‌کند (کراچکی، ۱۴۰۵: ج ۱، ۸۹). این روایت به نسبت سایر روایت‌ها، زواید و حواشی بیشتری دارد و بیش از دیگران به مقدمه و چگونگی شکل گرفتن و خلق خطبه پرداخته است، و با روایت شیخ رضی، تفاوت‌هایی دارد. در این روایت کسی که نخست، از امام علی(ع) اوصاف متّقین و پارسایان الهی را می‌پرسد، همّام بن عبادة نیست، بلکه دو تن از یاران ایشان به نام «جندب بن زهیر» و «ربیع بن خثیم» اند؛ اما پس از آنکه امام(ع) از گفتن پاسخ و اعلان این نشانه‌ها و علامت‌ها، سر باز می‌زند، این «همّام بن عبادة بن خثیم» برادرزاده ربیع بن خثیم است که امام را قسم می‌دهد تا خطبه را بازگوید. در این مقاله، روایت شیخ صدوق و شیخ رضی را، که از روایت نوف بکالی در کنزالفؤاد کراچکی (متوفی ۴۴۹ ه.ق.) قدیمی‌تر است، اساس قرار داده‌ایم.

روایت این خطبه از آنجا آغاز می‌شود که شخصی به نام همّام بن شریح، از جمله یاران و شیعیان امام علی(ع)، از ایشان می‌خواهد تا اولیا و پارسایان الهی را برایش وصف کند، چنان‌که گویی وی آنان را به چشم می‌بیند. امیرالمؤمنین از جواب گفتن به او پرهیز می‌کند و همّام را به ترس از خداوند و تقوای الهی می‌خواند، اما همّام به این قول کوتاه و دستور کلی، قناعت نمی‌کند و بیش می‌طلبد و پس از اصرار و الحاح بسیار، وقتی با ردّ و منع امیرالمؤمنین(ع) روبه‌رو می‌شود، ایشان را به خداوند سوگند می‌دهد تا اینکه امام(ع)، سخن می‌آغازد و با سخنانی شیوا و شورانگیز، اولیای خداوند را توصیف می‌کند. همّام که از شنیدن این سخنان فصیح و بلیغ، به وجد آمده، پس از شنیدن این کلمات، طاقت نمی‌آورد، بی‌هوش می‌شود و مرغ جاننش قفس می‌شکند. امیرالمؤمنین بعد از این اتفاق فرمودند: «به خدا سوگند که از همین بر او می‌ترسیدم» و الی آخر (خطبه/۱۹۳).

۱-۱. بیان مسئله

این روایت که در کتاب‌های گوناگون، به یادگار مانده، برای خواننده امروزی که به مقتضیات روزگار و زمانه، در زندان محسوسات و مادیات گرفتار افتاده، مبهم، باورنکردنی، و عجیب می‌نماید. شارحان و مفسران کلام امیرالمؤمنین هم در این ابهام خوانندگان سهیم‌اند؛ چراکه کمتر به احوال همّام پرداخته‌اند و هیچ توضیحی در باب او، و یا تبیین عقلانی این‌گونه حوادث و امور روحی و معنوی نیاورده‌اند تا خواننده بیشتر در اعجاب روایت غوطه بخورد، و در نهایت، کار را به احساس و ایمان بسپارد و از خیر سهم عقل بگذرد.

با مطالعه این روایت برای شنونده و خواننده این خطبه، برخی سؤالات پیش خواهد آمد؛ مانند اینکه: مگر اصولاً چنین اتفاقاتی امکان‌پذیر است؟ مگر می‌شود کسی با شنیدن سخنانی، حتی در نهایت بلاغت و فصاحت، جان بسپارد؟ مگر همّام - که از یاران و مصاحبان همیشگی امام بود - تابه‌حال وعظ و خطابه‌ای از ایشان نشنیده بود؟ مگر سخن امیرالمؤمنین از کلام الله و قرآن، گیرایی و شیوایی بیشتری دارد؟ چرا این سخنان با دیگر حاضران آن مجلس یا شنندگان آتی چنین نکرده است؟ و سؤالات و شبهات دیگری از این‌گونه، که بر سر راه مخاطبان این خطبه می‌آید. البته محقق با اندکی تفحص و تحقیق درمی‌یابد که چنین حوادث و روایاتی، در فرهنگ معارف دینی و عرفانی ما به‌وفور یافت می‌شود. با توجه به پرسش‌های مطرح شده، مسئله اصلی در این پژوهش، بررسی شباهت‌های ساختاری روایت خطبه همّام با دیگر روایات منقول در کتاب‌های دینی و عرفانی کهن است. ما در این مقاله برآنیم تا ضمن بررسی و تبیین این روایت، به پیشینه و شباهت‌های ساختاری آن با دیگر روایات مشابه بپردازیم.

۱-۲. پیشینه پژوهش

خطبه همّام به‌لحاظ جامعیت و فراگیری در بیان اصول اخلاقی و عرفانی، و نیز شیوایی و شورانگیزی بلاغی، در میان دیگر خطبه‌های امیرالمؤمنین علی(ع)، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ به همین دلیل از همان قرون گذشته، به‌خصوص قرن یازدهم به بعد، مفسران و شارحان فراوانی، در بیان و تحلیل و تبیین

این خطبه کوشیده‌اند و رسائل و مکتوبات متعددی در این باب نگاشته‌اند که متأسفانه بیشتر این رسائل به زیور تصحیح و طبع آراسته نشده و از دسترس خوانندگان به دور مانده است. پس از شروع متقدم مانند شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه و خطبه متقین، از جمله شروع متأخر و اختصاصی بر خطبه همام می‌توان از شرح محمدتقی مجلسی (متوفی ۱۰۷۰ هـ.ق.) - این شرح به کوشش و تصحیح جویا جهانبخش، در سال ۱۳۸۴ هـ.ش چاپ شده است، شرح سیدعلاءالدین گلستانه (متوفی ۱۱۱۰ هـ.ق.)، شرح امیر آصف قزوینی، شرح محمدتقی هروی اصفهانی، شرح شیخ محمدجواد تستری (متوفی ۱۳۲۵ هـ.ق.) و نیز شرح میرزا احمد شیخ‌الاسلام اصطهباناتی نام برد.

در دوران معاصر نیز عالمان و شارحان متعددی به تحلیل این خطبه ارجمند پرداخته‌اند که برخی از آنها عبارت‌اند از: اوصاف پارسایان دکتر عبدالکریم سروش، اخلاق اسلامی یا شرح خطبه متقین از آیت‌الله عباس محفوظی، شرح خطبه همام از آیت‌الله ناصری و نیز اخلاق اسلامی (شرح خطبه متقین) از آیت‌الله مکارم شیرازی. در حوزه مقالات علمی و پژوهشی تاکنون به مضامین عرفانی در روایت این خطبه پرداخته نشده است و مقالاتی که درباره این خطبه ارجمند نگاشته شده، بیشتر ناظر بر محتوای اخلاقی و یا سبک‌شناسی صوری این خطبه است. برخی از این مقالات نیز عبارت‌اند از: مقاله «نگاهی سبک‌شناسانه به خطبه متقین» از عباس اقبالی، «بررسی سبک‌شناختی خطبه همام» از حجت رسولی و نیز مقاله «تبیین زندگی مؤمنانه بر اساس خطبه متقین» از مسعود لک‌زایی.

۱-۳. ضرورت و اهمیت پژوهش

ضرورت تحقیقات جامع و مانع در حوزه نهج البلاغه و معارف آن بر هیچ‌کس پوشیده نیست، به‌خصوص که این پژوهش‌ها بتواند قدمی در راه شناخت بیشتر و بهتر علوم ربانی و الهی بردارد. در بحث از خطبه همام (متقین / پارسایان) علی‌رغم تمامی شروع و تحلیل‌های متعدد و متنوع، آنچه مغفول مانده، بررسی و تحلیل روایت شگفت آن است. بیشتر شارحان هنگام بررسی روایت این خطبه، نهایتاً به ذکر احوال همام و اینکه او همام بن شریح است یا همام بن عباد بن خیشم، بسنده می‌کنند و توضیح‌چندانی درباره چگونگی و نحوه جان سپردن همام و دلیل آن، به دست نمی‌دهند. بیشترین توضیحات در این معنا را در شرح مشهور و قدیمی نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی می‌یابیم (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۱۰/۱۳۴)؛ ولیکن او نیز درباره علت درنگ و تأخیر امیرالمؤمنین در ایراد خطبه سخن می‌گوید، و پنج دلیل در باب اینکه چرا حضرت امیر(ع) از جواب دادن به همام سر باز می‌زد، بیان می‌دارد و تنها همین نکته را تحلیل می‌کند. پس از وی، ابن میثم بحرانی (متولد ۶۳۶ هـ.ق.) نیز به بیان همین دلایل اکتفا می‌کند و چنین می‌گوید: «درنگ امام علی(ع) در دادن پاسخ به او، برای این بود که استعداد و آمادگی او را برای پذیرش موعظه، و تأثیر عمیق آن را در وجود او می‌دانست، و بیم داشت که با شنیدن پاسخ، از خوف خدا، هوش از سرش برود و جان از قالب تهی کند؛ از این رو او را به رعایت تقوا دستور داد» (بحرانی، ۱۳۷۰: ۳/۷۵۲). بعد از مطالعه و مشاهده این متون روایی، ضرورت بازنگری و بازخوانی روایت این خطبه، و مطابقت آن با دیگر روایات مشابه، برای یافتن راز حیرت‌افکنی و اعجاب‌انگیزی‌اش، بدیهی به نظر می‌آید.

۲. بحث

۲-۱. پیشینه روایی در قرآن کریم

نخستین سندی را که می‌توان در مقام اثبات و استدلال به کار گرفت؛ در قرآن کریم و سوره مبارک اعراف آمده است. در این سوره زمانی که سخن از داستان مشهور اربعین و میقات حضرت موسی (ع) است، چنین گفته می‌شود که آن حضرت از خداوند، سبحانه، تقاضای دیدار و مشاهده بصری کرد؛ اما خداوند، تعالی، به موسی (ع) فرمود که هیچ‌گاه مرا نمی‌بینی، ولی به کوه نگاه کن، اگر کوه برجای ماند، مرا خواهی دید. وقتی که خداوند بر کوه تجلی کرد، آن را با خاک برابر کرد و موسی بی‌خویش و مدهوش افتاد.

﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ وَلَكِنْ نُنظِرُ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعْقًا﴾ (اعراف/۱۴۳).

نکته مهمی که در این آیه مذکور است، این است که موسی (ع) بعد از شنیدن صدای خداوند و سخن گفتن بی‌واسطه با اوست که مشتاق دیدار و مشاهده، و نظر به وجه کریم دوست می‌شود.

نکته دیگر که باید به آن توجه کرد، فعل «أَنْظُرُ» از ماده نظر است که با درخواست هم‌ام از امام علی (ع)، شباهت دارد. در ابتدای روایت خطبه هم‌ام، می‌خوانیم که «رُؤِيَ أَنَّ صَاحِبًا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) يُقَالُ لَهُ هَمَّامٌ، كَانَ رَجُلًا عَابِدًا، فَقَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صِفْ لِي الْمُتَّقِينَ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ.» (شیخ صدوق، ۱۳۸۰: ۵۷۰).

هم‌ام از امام (ع)، تنها طلب شنیدن نمی‌کند، بلکه طالب دیدن و نظر است. هم‌ام می‌خواهد که در احوال اولیای الهی نظر کند، و مشاهده می‌طلبد. می‌دانیم که در فرهنگ سلوک معنوی، مرتبه دیدن و مشاهده، از شنیدن و مکالمه برتر است. حظ چشم و دیدار معشوق، مرحله عالی‌تری در میان دیگر حواس است. مستی گوش، مقدمه مستی و لذت چشم است. شنوندگان، خواهان دیدارند.

گوشم شنید قصه ایمان و مست شد
کو قسم چشم‌چشم؟ صورت ایمان آرزوست
(غزلیات شمس، غزل ۴۴۱)

حتی بزرگ‌ترین عذاب اهل دوزخ، محرومیت از دیدار دوست و در حجاب بودن از اوست: ﴿كَأَنَّ هَمَّامًا عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّحْجُوبُونَ﴾ (المطففين/۱۵). در تفسیر طبری که از نخستین و مهم‌ترین تفاسیر قرآن است، درباره این آیه مذکور از سوره اعراف، چنین آمده است که پس از طلب دیدار از سوی حضرت موسی کلیم الله (ع)، خداوند به او فرمود که هیچ بشری طاقت دیدار مرا در دنیا ندارد، هر کس به من بنگرد، می‌میرد؛ اما موسی (ع) به خداوند چنین عرض می‌کند که خداوند، صدای تو را شنیدم و مشتاق دیدنت شدم، اگر تو را ببینم و بمیرم، دوست‌تر از آن دارم که زندگانی کنم و تو را نبینم.

طبری این‌گونه روایت می‌کند: «لَمَّا تَخَلَّفَ مُوسَى، عَلَيْهِ السَّلَامُ، بَعْدَ ثَلَاثِينَ، حَتَّى سَمِعَ كَلَامَ اللَّهِ اللَّهُ اشْتَاقَ إِلَى النَّظَرِ إِلَيْهِ؛ فَقَالَ: "رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ." قَالَ: "لَنْ تَرَانِي" وَ لَيْسَ لِبَشَرٍ أَنْ يَطِيقَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيَّ فِي الدُّنْيَا، مَنْ نَظَرَ إِلَيَّ مَاتَ. قَالَ: الْهِيَ سَمِعْتُ مِنْطِقَكَ وَاشْتَقْتُ إِلَى النَّظَرِ إِلَيْكَ وَ لِأَنَّ أَنْظُرَ إِلَيْكَ تَمَّ أَمُوتَ، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَعِيشُ وَ

لا أراک!» (طبری، ۱۴۲۹: ۵۹/۶). در کتاب صفوةالتفاسیر هم، چنین نظری آمده است و مؤلف، لذت مکالمه با معشوق را سبب اشتیاق عاشق و آرزوی مشاهده می‌داند. «لَمَّا سَمِعَ الْکَلِیْمُ مُوسَى کَلَامَ اللّٰهِ اشْتَاقَ اِلٰی رُؤِیْتِهِ لِأَنَّ التَّلَذُّدَ بِسَمَاعِ کَلَامِ الْحَبِیْبِ یَزِیْدُ فِی الشُّوْقِ اِلَیْهِ وَ الْحَیْنِ» (الصابونی، ۱۴۰۰: ۱/۷۳۸).

لذت تخصیص تو وقت خطاب
آن کند که ناید از صد خم شراب
(مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۲۰۱)

پس با توجه به این آیه، می‌توان چنین برداشت کرد که همّام از امیرالمؤمنین(ع)، دیدار اولیای الهی را خواست و طالب مشاهده «سمن‌بویان و پری‌رویان» درگاه حق، تعالی، شد و علت اصلی امتناع و درنگ امام علی(ع) از بیان این سخنان، استعداد روحی همّام برای پرواز، و نیز نداشتن تحمل و ظرفیت لازم برای خوشتنداری و حفظ جان عاریتی بود. امام(ع) می‌دانست که همّام به دلیل قلت تحمل و گنجایی، مشاهده را تاب نمی‌آورد؛ چنان‌که خود ایشان پس از فوت همّام فرمودند که از همین بر او می‌هراسیدم. به نظر می‌رسد آنچه سبب شد تا همّام جان ببازد، مشاهده امر قدسی بود و نه صرف شنیدن کلمات مبارک امیرالمؤمنین(ع). البته این نظر بدان معنا نیست که سخن امام(ع)، از قدرت تأثیرگذاری و شیوایی و شکوه لازم برخوردار نبود، چراکه به گفته مولوی، سخن عارف، همچون کلام دیگران نیست، بلکه او با سخنش، نوری به سوی شنونده روانه می‌کند. نور است که سبب بینایی و دید و تصویر می‌شود؛ این نور می‌تواند پرده ظلام و جهل و تاریکی را بردرد و بصیرت افزایش دهد.

شیخ نورانی ز ره آگه کند
با سخن هم نور را همره کند
(مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۴۸۴)

با توجه به شواهدی که در روایت این خطبه و نیز در فرهنگ حکایات عرفانی و دینی ما وجود دارد، همّام را تصویر بی‌خویش کرد، نه تصوّر.

برقی از منزل لیلی بدرخشید سحر
وه که با خرمن مجنون دل افگار چه کرد!
(غزلیات حافظ، غزل شماره ۱۳۴)

۲-۲. برخی از روایات‌های مشابه در آثار عرفانی

در آموزه‌های عرفانی و سلوکی آمده است که اگر کسی از استعداد و انشراح صدر، بهره‌ای کافی نداشته باشد یا این متاع گران‌بها، نزد او اندک باشد، هنگام دریافت واردات، تصاویر و احوالات غیبی بر او، بیم‌جان‌ش می‌رود. اهمیت این ویژگی تا بدانجاست که خداوند، تعالی، در سوره مبارک انشراح، پیش از دیگر نعمت‌هایش، آن را منتی بر پیامبر(ص) می‌شمرد و با خطاب آیه ﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾ (انشراح/۱)، آن را فرایاد می‌آورد. «انشراح صدر» به بیانی دیگر، همان آمادگی قلبی و روحی و داشتن ظرفیت و تحمل لازم برای دریافت پیام‌های غیبی است. این است که مولانا سخن خود را جز برای کسانی که تا حدی از این ویژگی برخوردارند، روا نمی‌بیند و بازگفتن شرح فراق را به داشتن این شرح صدر منوط می‌کند.

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق

تا بگویم شرح درد اشتیاق

(مثنوی، دفتر اول، نی‌نامه)

اما اگر کسی گرفتار ضعف روحی باشد و یا ظرفیت لازم را نداشته باشد، با هر واردی، گرفتار تغییر، بی‌خویشی و مدهوشی می‌شود. اگر وارد غیبی از حدّ گنجایی شخص بیشتر و بزرگ‌تر باشد، تأثیرش و خطرش برای او بیشتر است. در این قسمت به‌منظور آشنایی و درک بیشتر از این‌گونه وقایع روحانی، برخی از شواهد مشابه را از نخستین کتاب‌های ادب عرفانی، نقل می‌کنیم.

در «رسالة قشیریه» که از قدیمی‌ترین آثار عرفانی و صوفیانه است، حکایاتی وجود دارد، که ناظر بر همین معناست. در یکی از این روایات - در بیان احوال سهل بن عبدالله تستری، عارف مشهور قرن سوم - آمده که «احمد بصری گوید: سهل بن عبدالله را بسیار خدمت کردم، هرگز ندیدم که از سماع قرآن و ذکر، هیچ تغیّر در وی آمدی. به آخر عمر رسید، پیش او این آیت برخوانند: *فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ*. تغییری اندر وی آمد و بلرزید و بیفتاد و از هوش بشد. چون با هوش آمد، گفتم: این چه بود؟ گفت: یا حییی ضعیف شدیم! ابن سالم گوید که یک‌بار دیگر در پیش سهل برخوانند که *الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ* متغیّر شد. او را گفتم در آن معنی. گفت: ما ضعیف گشتیم. و این صفت بزرگان بود، که هیچ وارد بر ایشان اندر نیاید الا که ایشان بزرگ‌تر از آن باشند» (قشیری، ۱۳۸۳: ۶۱۵).

از «ابوعلی رودباری» نیز حکایتی نقل شده است که بنابر آن جوانی با شنیدن بیتی شعر، جان می‌دهد. «ابوعلی رودباری گوید: به کوشکی بگذشتم، جوانی دیدم، نیکوروی، افتاده. گروهی از گرد وی ایستاده. پرسیدم از حال او. گفتند: او به زیر کوشک بگذشت، کنیزکی این بیت همی‌گفت: *كَبُرَتْ هَمَّةٌ عَبْدٍ طَمَعَتْ فِي أَنْ تَرَاكَ / أَوْ مَا حَسَبُ لِعَيْنِي أَنْ تَرَى مَنْ قَدْ يَرَاكَ*. بانگی بکرد و اندر وقت بمرد» (همان مرجع، ۶۲۱). ابوالقاسم قشیری در رساله‌اش روایتی شبیه به این را از «جنید» نیز نقل می‌کند. «و از جنید حکایت کنند که گفت: پیش سری [سقطی] شدم روزی. مردی دیدم افتاده و از هوش شده. گفتم: چه بوده است او را؟ گفت: آیتی برخوانند، از هوش بشد» (همان مرجع، ۶۱۰).

این داستان اخیر در منابع قدیمی‌تر نظیر «شرح تعرف» مستملی بخاری نیز مذکور است. نظیر این حکایت را در کتاب کشف‌المحجوب هجویری - از قدیمی‌ترین کتاب‌های عرفانی اهل طریقت به زبان فارسی - هم می‌یابیم. نکته جالب در روایت هجویری، این است که او خود شاهد این ماجرا بوده که یکی از عارفان شوریده، در کوه‌های آذربایجان، با خواندن ابیاتی از «منصور حلاج» طاقتش به سر می‌رسد و جان می‌سپارد. «و من اندر معاینه، درویشی دیدم، اندر جبال آذربایگان، که می‌رفت و می‌گفت این بیت‌ها به‌شتاب: *وَاللَّهِ مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَ مَا غَرَبَتْ / أَلَا وَ أَنْتَ مُنَى قَلْبِي وَ وَسْوَاسِي / وَ لَا تَنْفَسْتُ مَحْزُونًا وَ لَا فَرِحًا / أَلَا وَ ذِكْرَكَ مَقْرُونًا بَأَنْفَاسِي / وَ لَا جَلَسْتُ إِلَى قَوْمٍ أَحَدْتُهُمْ / أَلَا وَ أَنْتَ حَدِيثِي بَيْنَ جُلَاسِي / وَ لَا هَمَمْتُ بِشَرْبِ الْمَاءِ مِنْ عَطَشٍ / أَلَا رَأَيْتُ خِيَالًا مِنْكَ فِي الْكَاسِ*. از سماع این متغیّر شد. پشت به سنگی باز گذاشت و جان بداد!» (هجویری، ۱۳۸۳: ۵۹۸).

هجویبری دلیل این تغییر و بی‌خویشی را مخالفت واردات غیبی با مادیات می‌داند و اینکه حواس مادی به دلیل خوگرفتن به عالم جسمانیات، با احوالات معنوی و روحی، در تعارض و تضادند. «اضطراب مبتدی اندر حلولِ واردِ حقّ تعالی بدو؛ از آن می‌باشد که حسّ وی مر آن را مخالف است. چون آن متواتر شود، اندر ساکن شود. ندیدی که جبرئیل اندر ابتدا بیامد، پیغمبر، علیه‌السلام، طاقت رؤیتِ وی نداشت و چون به نهایت رسید، اگر یک نفس دیرتر آمدی، تنگدل شدی. و این را شواهد بسیار است» (همان مرجع: ۵۹۵).

در تذکرة الاولیای عطّاری نیشابوری نیز حکایت مشابه دیگری در باب احوال و مقامات شبلی، عارف شهیر قرن سوم، نقل شده که بسیار جالب و خواندنی است. بنابر این حکایت، جوانی پس از شنیدن سخنان شبلی درباره تهلّیل، بی‌هوش می‌شود و می‌میرد. پس از این اتفاق، خانواده آن جوان، از شبلی شکایت می‌کنند! سخنانی که شبلی در محکمه و در دفاع از خویش می‌گوید، بسیار تأمل‌برانگیز و رازگشاست. این سخنان و کلماتی که در مقام دفاعیات از او می‌شنویم، ما را به سرّ حکایت همّام رهنمون می‌شود. او استعداد، آمادگی روحی و بی‌تعلّقی جوان را که با بی‌صبری و بی‌طاقتی همراه بود، زمینه‌ساز این مرگ می‌داند. در این سخن شبلی، آنچه دلیل عروج جان جوان بیان می‌شود، تصویر برقی (زودگذر و آنی) و مشاهده غیبی از تجلیات معنوی است. «یک روزی [شبلی] می‌گفت: الله الله! بسی بر زبان می‌رانند. جوانی سوخته‌دل گفت: چرا لا اله الا الله نگویی؟ شبلی آهی بزد و گفت: از آن می‌ترسم که چون گویم لا و به الله نرسیده، نفسم گرفته شود و در وحشت فروشوم. این سخن در آن جوان کار کرد؛ بلرزید و جان بداد! و اولیای جوان بیامدند و شبلی را به دارالخلافه بردند و شبلی در غلبات وجد خویش چون مستی همی‌رفت. پس به خون، بر او دعوی کردند. خلیفه گفت: ای شبلی تو چه می‌گویی؟ گفت: یا امیرالمؤمنین، جان بود از شعله آتش عشق در انتظار لقای جلال حق پاک بسوخته، و از همه علایق بریده، از صفات و آفات نفس فانی گشته، طاقتش طاق آمده، صبرش کم شده، متقاضیان حضرت در سینه و باطنش متواتر شده، برقی از جمال مشاهده این حدیث بر نقطه جان او جست، جان او مرغوار از قفس قالب بیرون پرید. شبلی را از این چه جرم و چه گناه؟ خلیفه گفت: شبلی را زودتر به خانه خود بازفرستید که صفتی و حالتی از گفتِ او بر دلم ظاهر گشت که بیم آن است که از این بارگاه درافتم.» (عطّاری نیشابوری، ۱۳۸۷: ۶۴۶).

ابن قدامة المقدسی در کتاب مشهور التّوابع، روایتی شگرف از علی بن فضیل، فرزند زاهد نامبردار زمان خویش، فضیل عیاض، نقل می‌کند. بر اساس این حکایت، فضیل عیاض هرگاه فرزندش، علی، در نماز پشت سر او می‌ایستاد، آیات خوف‌انگیز قرآنی را نمی‌خواند و هرگاه می‌دانست که علی غایب است، از آیات عذاب و مکافاتِ خداوندی قرائت می‌کرد و همگان را به اندوه وامی‌داشت و به گریه می‌انداخت. «روزی چنین پنداشت که علی پشت سرش نیست و این آیه را تلاوت کرد "ربنا غلبت علينا شقوتنا و کنا قوماً ضالّین" علی مدهوش بر روی درافتاد. برخی خود را پیش مادر علی رساندند و گفتند: او را دریاب. مادر آمد؛ بر چهره او آب زد تا به هوش آمد و به فضیل گفت: سرانجام تو قاتلِ این پسرک، علی، خواهی بود. مدتی گذشت، یک بار دیگر فضیل پنداشت علی پشت سرش نیست و این آیه را تلاوت کرد: "و بَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ" علی مُرده بر روی درافتاد!» (المقدسی، ۱۳۸۷: ۱۷۸).

۲-۳. انتقال تصاویر غیبی

براساس آنچه گفته شد، همّام بن شریح، از امیرالمؤمنین(ع) دیدار یارانِ غایب از نظر (انبیاء و اولیای الهی یا فرشتگان و ساکنان مالأُعلی) طلبید و ایشان در برآوردن این حاجت درنگ کردند؛ اما سؤال و سخن اینجاست که آیا می‌توان واردات و تصاویر غیبی را از شخصی به شخص دیگر انتقال داد یا خیر. در فرهنگ عرفان و تصوّف اسلامی و براساس آموزه‌های عارفان مسلمان، شیخ کامل و مرشد معنوی، می‌تواند تصاویر و دستاوردهای باطنی‌اش را به سالکان راه حق و مریدانش انتقال دهد. مولانا، عارف کامل را به شیری تشبیه می‌کند که باقی مردم از شکار او روزی می‌برند. در حقیقت یکی از معانی شکار برای این شیر کنایی، همین آموزه‌های معنوی، معارف نهانی و تصویرهای غیبی است که عارف واصل آن را از منبع روحانی می‌ستاند و به دیگران می‌بخشد.

قطب شیر و صید کردن کار او باقیان این خَلق، باقی خوار او
تا توانی در رضای قطب کوش تا قوی گردد، کُند صید وحوش
(مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۲۳۳۹ - ۲۳۴۰)

اما برای یافتن پاسخی متقن به این سوال، نخست باید به روایات و احادیث مراجعه کرد تا بتوان برای آن نمونه‌ای جست. یکی از مهم‌ترین نمونه‌ها در کتاب‌های روایی و دینی، روایتی است که از برخی ائمه عصمت و طهارت، علیهم السلام، نقل شده است. بعضی آن را به امام محمدباقر(ع)، و بعضی دیگر به امام صادق(ع) و ابی‌عبدالله(ع) و نیز دیگران نسبت داده‌اند. بر اساس این روایت شگفت، جالب و عمیق، فردی به نام ابوبصیر از یاران امام محمدباقر(ع) در مراسم حج، خطاب به آن حضرت، از فراوانی حاجیان خانه خدا، اظهار شگفتی و تعجب می‌کند؛ اما امام(ع) می‌فرماید که ضحّه‌زندگان و ناله‌کنندگان بسیارند و حاجیان حقیقی اندک! پس از این، امام(ع) دستی بر چشمان ابوبصیر می‌کشد و از او می‌خواهد تا از نو به حاجیان بنگرد. وقتی ابوبصیر دوباره نظر می‌کند، اغلب افراد را به شکل حقیقی اعمالشان و به صورت حیوانات می‌یابد، و مؤمنان واقعی را همچون ستارگانی درخشان در تاریکی مشاهده می‌کند.

«قَالَ أَبُو بَصِيرٍ لِلْبَاقِرِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): مَا أَكْثَرَ الْحَجَّاجِينَ وَ أَعْظَمَ الضَّجِيجَ. فَقَالَ: بَلْ مَا أَكْثَرَ الضَّجِيجَ وَ أَقَلَّ الْحَجَّاجِينَ. أَ تُحِبُّ أَنْ تَعْلَمَ صِدْقَ مَا أَقُولُهُ وَ تَرَاهُ عِيَانًا؟ فَمَسَحَ عَلَيَّ عَيْنَيْهِ وَ دَعَا بِدَعَوَاتِ فَعَادَ بَصِيرًا. فَقَالَ: انظُرْ يَا أَبَا بَصِيرٍ إِلَى الْحَجَّاجِينَ. قَالَ: فَتَنظَرْتُ فَإِذَا أَكْثَرُ النَّاسِ قِرْدَةٌ وَ خَنَازِيرٌ وَ الْمُؤْمِنُونَ بَيْنَهُمْ كَالْكَوْكَبِ اللَّامِعِ فِي الظُّلَمَاءِ...» (ابن شهر آشوب، بی تا: ۴/ ۱۸۴).

این روایت با اندکی اختلاف و تغییر در کتاب‌های دیگر حدیثی نیز نقل شده است؛ از جمله آنها، کتاب «اثبات الهداة بالتصویر و المعجزات» منسوب به سید مرتضی و نیز کتاب «عیون المعجزات» از شخصی به نام حسین بن عبد الوهاب است. در این کتاب اخیر که به منظور اثبات کرامات و معجزات اهل بیت رسول(ص) نگاشته شده، در بابی که درباره امام محمد باقر است، این روایت منقول است. در این حکایت ابوبصیر مردی نابیناست و در طواف حج همراه امام باقر(ع) شده. وی پس از آنکه با کرامات امام باقر(ع)

بینایی‌اش را موقت باز می‌یابد، از ایشان بینایی همیشگی و شفای پایدار می‌طلبد، ولی امام(ع) از بیم فتنه خلق و از ترس آنکه گرفتار شرک و ظلمت شوند، از این خواسته ابابصیر ابا می‌کند:

«رُوی مرفوعاً الی ابی بصیر، و کان ضریراً، انه قال: کنت مع الباقر(ع) فی الطوافِ بیئتِ الحرام، فسمعتُ کثرة الضحیح. فقلتُ له یا مولای ما اکثر الضحیح و اکثر الضحیح. فقال لی ابوجعفر الباقر(ع): یا ابابصیر ما اقل الححیح و اکثر الضحیح، أ تُحبُّ أن تعلمَ صدقَ ما اقولُهُ و تراهُ بعینک؟ قلتُ له و کیف لی بذلك یا مولای؟ فقال(ع) أدنُ. فذنوتُ منه فمسحَ بیده علی عینی فدعا بدعواتِ فعدتُ بصیراً، فقال لی: أنظر یا ابابصیر الی الححیح. فنظرتُ فإذا اکثر الناس قردة و خنازیر، و المؤمن بینهم مثل الکوکب اللامع فی الظلمات. فقلت: صدقت یا مولای، ما اقل الححیح و اکثر الضحیح، و دعا بدعواتِ فعدتُ ضریراً. فقلتُ یا مولای لو اتممت علی النعمة برؤی بصری لرجوتُ أن اکونَ به سعیداً، فقال لی ابوجعفر(ع): ما بخلنا یا ابابصیر و ان الله عزوجل لم یظلمک، و انا جان لک و خشینا فتنه الناس، و ان یجهلوا فضل الله علینا و یجعلونا ارباباً من دون الله، و نحن له مسلمون.» (حسین بن عبدالوهاب، ۱۴۲۲: ۲۰۹-۲۱۰).

علاوه بر آموزه‌هایی سودمند که در این گونه روایات مشهور و شایع میان اهل تشیع، جالب نظر اهل پژوهش و دانش علوم دینی است، نکته اینجاست که بر طبق این روایات، اصل امکان انتقال تجربه‌های معنوی و تصاویر غیبی از ولی کامل خداوند به مریدان و خواستاران ثابت می‌شود.

در تفسیری که به امام حسن عسکری، علیه السلام، منسوب شده است، روایتی مشابه به این مضمون آمده است. براساس این حدیث که از زهری - یکی از یاران و اصحاب حضرت علی بن حسین(ع) - نقل می‌شود، روزی حضرت زین العابدین، امام سجّاد(ع) در عرفات از او درباره تعداد حج گزاران می‌پرسد. او چنین پاسخ می‌دهد که قریب به چهارصد، یا پانصد هزار نفر در این مراسم‌اند. امام در جواب می‌فرماید که ناله‌کنندگان بسیارند و حج گزاران اندک! زهری در ادامه می‌گوید پس از آنکه آن امام همام، دستی بر صورت من کشید، آن جماعت کثیر را به صورت بوزینگان دیدم، مگر از هر ده هزار نفر، یک نفر در میانشان به صورت آدمیان بود.

«قال علی بن الحسین (علیه السلام). وَ هُوَ واقِفٌ بعِرفاتٍ. لِلزُّهْرِي: كَمْ تُقَدِّرُ هَاهُنَا مِنَ النَّاسِ؟ قَالَ: أَقَدَّرُ أَرْبَعَةَ آلافٍ أَلْفٍ وَ خَمْسَةَ مِائَةِ أَلْفٍ كُلُّهُمْ حُجَّاجٌ فَصَدَّوْا اللَّهَ بِأَمَانِهِمْ وَ يَدْعُوْنَهُ بِضَحِيحٍ أَصْوَاتِهِمْ. فَقَالَ لَهُ: يَا زُهْرِي مَا أَكْثَرَ الضَّحِيحِ وَ أَقَلَّ الحَحِيحِ! فَقَالَ الزُّهْرِي: كُلُّهُمْ حُجَّاجٌ، أ فَهْمٌ قَلِيلٌ فَقَالَ لَهُ: يَا زُهْرِي أَدْنِ لِي وَجْهَكَ. فَأَدْنَاهُ إِلَيْهِ، فَمَسَحَ بِيَدِهِ وَجْهَهُ، ثُمَّ قَالَ: انظُرْ. [فَنظَرْتُ] إِلَى النَّاسِ، قَالَ الزُّهْرِي: فَرَأَيْتُ أَوْلِيكَ الخَلْقَ كُلَّهُمْ قَرَدَةً، لَا أَرَى فِيهِمْ إِنْسَانًا إِلَّا فِي كُلِّ عَشْرَةِ آلافٍ وَاحِدًا مِنَ النَّاسِ...» (الإمام الحسن العسکری، ۱۳۸۴: ۶۰۶-۶۰۷).

در متون عرفانی و حکمی فارسی هم دلایل و شواهدی برای اثبات حقیقت انتقال تصاویر غیبی، یافت می‌شود. یکی از زیباترین این روایات مربوط به کتاب «تمهیدات» عین‌القضات همدانی است، زمانی که او به شرح یکی از واقعات و کرامات خود می‌پردازد. در این روایت یکی از همراهان و نزدیکان عین‌القضات - به نام شیخ سیاوش - در خواب و عالم مثالی، پیامبر(ص) را می‌بیند که برای عین‌القضات پیامی دارد. وقتی که این واقعه را با عین‌القضات می‌گوید، بر اثر توجه و مراقبه باطنی عین‌القضات، تصویر پیامبر(ص)

حاضر می‌شود و شیخ سیاوش هم به واسطه عین‌القضات، به دیدار پیامبر(ص) در بیداری نائل می‌شود؛ اما از آنجا که طاقت و شرح صدر کافی ندارد، از این مشاهده می‌سوزد. نکته قابل اعتنا در این روایت، همان نقش واسطه‌گری عین‌القضات در دریافت و مشاهده تصویر غیبی است. «شیخ سیاوش با ما گفت: امشب مصطفی(ع) را به خواب دیدم که از در درآمد و گفت: عین‌القضات ما را بگوی که ما هنوز ساکن سرای الهی نشده‌ایم؛ تو یک‌چندی صبر کن و با صبر موافقت کن تا وقت آن آید که همه قرب باشد ما را بی‌بعد، و همه وصال باشد بی‌فراق. چون این خواب از بهر ما حکایت کرد، صبر این بیچاره از صبر بنالید، و همگی در گفتن این بیت‌ها مستغرق شدم. چون نگاه کردم، مصطفی(ع) را دیدم، که از در درآمد و گفت آنچه با شیخ سیاوش گفته بودم. شیخ سیاوش در بیداری طاقت نداشت. از نور مصطفی(ع) نصیبی شعله بزد و از آن نصیب، ذره‌ای بر او آمد؛ در ساعت سوخته شد. خلق می‌پندارند که سحر و شعبده است!» (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۷: ۲۳۴).

حکایت دیگر مربوط به مثنوی مولاناست که از قضا، شارحان مثنوی هم کمتر به آن توجه کرده‌اند و بی‌دقت از کنار آن گذشته‌اند. در ابتدای دفتر چهارم مثنوی، زمانی که مولانا مشغول سخن گفتن از مثنوی خویش است، مکاشفه‌ای الهی و تصویری غیبی رخ می‌نماید. روایت مثنوی به گونه‌ای پیش می‌رود که گویا مولانا است که تصویر به دوزخ افتادن دشمنان مثنوی را از عالم مغیبات می‌ستاند و به مرید مخلصش، حسام‌الدین چلبی، منتقل می‌کند. این روایت بدین گونه است:

هرکش افسانه بخواند، افسانه است	و آن که دیدش نقد، خود مردانه است
آب نیل است و به قبطنی خون نمود	قوم موسی را نه خون بُد، آب بود
دشمن این حرف، این دم در نظر	شد ممثّل سرنگون اندر سقر
ای ضیاءالحق تو دیدی حال او	حق نمودت پاسخِ افعال او
دیده غیبت چو غیب است اوستاد	کم مبادا زین جهان این دید و داد

(مثنوی، دفتر چهارم: ابیات ۳۲-۳۶)

بر این اساس، نکته بدیع و تازه دیگر در شرح ابیات بالا، در مصرع «کم مبادا زین جهان این دید و داد» نهفته شده است. بیشتر شارحان مثنوی (مانند جعفر شهیدی) معنای این بیت را آسان انگاشته و به سادگی از شرحش گذشته‌اند؛ برخی دیگر هم مانند انقروی و نیز کریم زمانی (زمانی، ۱۳۷۹: ج ۴/۳۰) کلمه «داد» را «عطا و عدل» معنا کرده‌اند و از ناهماهنگی معنایی آن غافل شده‌اند، اما بنا بر آنچه گفته شد: کلمه «دید» در اینجا به معنای «دیدن صور غیبی و کشف باطنی» و کلمه «داد» به معنای «انتقال این صور غیبی از سوی مرشد» است که از قضا مولانا به دعا استمرار چنین رابطه‌ای میان مراد صاحب کشف و مرید طالب را می‌طلبد.

وجه و شأن سرودن این ابیات مثنوی، در «مناقب‌العارفین» محمد افلاکی هم منعکس شده است. در این کتاب آمده که «روزی حضرت چلبی حسام‌الدین پیش مولانا سرنهاد و گفت: وقتی که اصحاب مثنوی خداوندگار را می‌خوانند و اهل حضور در نور آن مستغرق می‌شوند، می‌بینم که جماعتی غیبیان، به کف

دورباش‌ها و شمشیرها را گرفته، حاضر می‌شوند و هر که آن سخن را از سر اخلاص، اصفا نمی‌کند و به صدق درون، مستمع نمی‌شود، بیخ ایمان و شاخ‌های دین او را می‌برند و کشان‌کشان به مقرّ سقر (جهنم) می‌برند. فرمود: همچنان است که دیدی... همچنان محسوس و معین دید که یکی را برگرفتند و سرنگون در سقر پرتاب کردند» (افلاکی، ۱۳۸۵: ۷۴۵/۲).

حکایت دیگری نیز از مثنوی که موضوع انتقال تصاویر غیبی را تأیید می‌کند، حکایتی است که مولانا از پیامبر(ص) نقل می‌کند. بر اساس این روایت، روزی همسر پیامبر(ص) از بارش بارانی شگرف خبر می‌دهد؛ ولیکن در عالم واقع خبری از آن باران نیست، و دیگران قادر به مشاهده آن نیستند. پس از آنکه موضوع را با پیامبر(ص) مطرح می‌کند، پیامبر از آنچه او بر سر انداخته، می‌پرسد؛ و بعد از آنکه متوجه می‌شود که وی ردای حضرت ایشان را بر سر پوشیده، می‌فرماید که آنچه دیدی، باران عالم غیب بوده است. در ادامه مولانا توضیح می‌دهد که این تصاویر غیبی، به واسطه آنکه او ردای پیامبر(ص) را بر سر افکنده، بر وی آشکار شده، و واسطه این رفع حُجُب و اَسْتارِ مَادّی، ردای مبارک و مقدّس حضرت رسول(ص) بوده است.

گفت: باران آمد امروز از سحاب!

تر نمی‌یابم ز باران ای عجب

گفت: کردم آن ردای تو خمار!

چشم پاکت را خدا باران غیب!

(مثنوی، دفتر اول، ابیات ۲۰۳۰ - ۲۰۳۳)

گفت پیغمبر: چه می‌جویی شتاب؟

جامه‌ات را می‌بجویم در طلب

گفت: چه بر سر فکندی از ازار؟

گفت: بهر آن نمود ای پاک‌جیب

با توجه به روایات دینی و حکایات عرفانی مذکور، و نیز دیگر استنادات روایی و حدیثی، می‌توان نتیجه گرفت که تصاویر و اشکال غیبی و صورتهای عالم نهانی، نه تنها با سلوک و ریاضت و قطع تعلقات مادی قابل رؤیت و مشاهده‌اند، بلکه وقتی دیدنشان از حال به مقام مبدا می‌شود، قابل انتقال و مشاهده برای دیگران نیز هستند؛ بنابراین نظریه‌ای که طبق آن هم‌ام را مشاهده و انتقال مکاشفات، بی‌توش و توان ساخت، تقویت و تأیید می‌شود.

نتیجه‌گیری

خطبه هم‌ام مشهور به خطبه متقین (پارسایان)، از مشهورترین و زیباترین خطبه‌های نهج‌البلاغه است که مورد توجه شارحان بسیاری قرار گرفته است، ولیکن هیچ‌کدام از شارحان متأخر و متقدم، به داستان و روایت این خطبه، و چرایی و چگونگی حوادث واقع در آن توجه نکرده‌اند. آنچه این خطبه را از بسیاری دیگر از خطبه‌های امیرالمؤمنین(ع) ممتاز می‌کند، علاوه بر زیبایی‌های لفظی و معنایی اعجاب‌انگیزش، همین ابهامی است که خواننده را به دلیل مرگ شنونده خطبه (هم‌ام) فرامی‌گیرد و تحت تأثیر قرار می‌دهد. این روایت ساختارشکن و خلاف عادت است که نام این خطبه را در میان تمام خطبه‌های نهج‌البلاغه، در خاطر خواننده و یاد مخاطب حک، و سوالاتی را که حاکی از شک و تردید است، به ذهنش متبادر می‌کند.

با توجه به آنچه در فرهنگ معارف دینی و آموزه‌های عرفانی ما وجود دارد، از قبیل حکایات دینی و روایات حکمی و غیره، به نظر می‌رسد که هم‌ام از امام علی(ع) تصویر و صورت‌طلبید و ایشان از انتقال آن صورت‌های معنوی، ابا کرد. پس از این انتقال تصویر، شهود و پرده‌برافکندن است که هم‌ام جانش از شوق به پرواز می‌آید و طاقت قفس نمی‌آرد. این انتقال صورت‌های غیبی از سوی امیرمؤمنان، همان نکته‌ای است که از دید و نظر شارحان و مفسران این کلام رفیع‌القدر پوشیده مانده است و آنان را به تبیین ظاهر کلام و روساخت این روایت سوق داده است.

منابع

- قرآن کریم.
- ابن ابی الحديد، عبدالحمید بن هبة الله. (۱۳۷۸ هـ.ق.). شرح نهج البلاغه. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. بیروت: دار احیاء الکتب العربیة.
- ابن شعبه الحرانی، ابی محمد حسن بن علی بن الحسین. (۱۳۸۴ هـ.ق.). تحف العقول عن آل الرسول. به تصحیح اکبر غفاری. تهران: کتابفروشی اسلامیة.
- ابن شهر آشوب، ابی جعفر رشیدالدین محمد بن علی (بی تا). مناقب آل ابی طالب علیهم السلام. قم: المطبعة العلمیة.
- افلاکی، شمس الدین احمد. (۱۳۸۵). مناقب العارفين. به تصحیح تحسین یازبجی. چاپ چهارم. تهران: نشر دنیاى کتاب.
- الامام العسکری، حسن بن علی. (۱۳۸۴). التفسیر المنسوب الی الإمام أبی محمد ألحسن بن علی العسکری. تحقیق الشیخ محمد الصالحی الأندیشکی. الطبعة الاولى. قم: منشورات ذوی القربی.
- الصابونی، محمد علی. (۱۴۰۰ هـ.ق.). صفوة التفاسیر. طهران: دار احسان للنشر و التوزیع.
- الطبری، ابی جعفر محمد بن جریر. (۱۴۲۹ هـ.ق.). جامع البیان عن تأویل القرآن. قدّم له الشیخ خلیل المیس. بیروت لبنان: دارالفکر.
- الکرآجکی الطرابلسی، محمد بن علی. (۱۴۰۵ هـ.ق.). کنز الفؤاد. به تحقیق شیخ عبدالله نعمه. بیروت: دارالاضواء.
- المقدسی، ابن قدامة. (۱۳۸۷). التوآیین (توبه کنندگان). به تصحیح جورج المقدسی. ترجمه و توضیح از دکتر محمود مهدوی دامغانی. تهران: اطلاعات.
- انقروی، رسوخ الدین اسماعیل. (۱۳۸۸). شرح کبیر انقروی بر مثنوی معنوی. ترجمه عصمت ستارزاده. چاپ اول. تهران: نشر نگارستان کتاب.
- بحرانی، ابن میثم. (۱۳۷۰). شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی. ترجمه سید محمد صادق عارف. چاپ اول. نشر آستان قدس رضوی.
- حافظ شیرازی. (۱۳۶۲). دیوان اشعار. به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری. چاپ سوم. تهران: انتشارات خوارزمی.
- الحسینی الخطیب، عبدالزهراء. (۱۴۰۹ هـ.ق.). مصادر نهج البلاغه و اسانیده. الطبعة الرابعة. بیروت: دارالزهراء.
- حسین بن عبدالوهاب. (۱۴۲۲ هـ.ق.). عیون المعجزات. تحقیق السید فلاح الشریفی. الناشر: مؤسسة بنت الرسول لإحياء تراث اهل البيت.
- زمانی، کریم. (۱۳۷۹). شرح جامع مثنوی معنوی. چاپ چهارم. تهران: انتشارات اطلاعات.
- شهیدی، سید جعفر. (۱۳۷۷). ترجمه نهج البلاغه. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- شیخ صدوق، ابوجعفر محمد بن علی. (۱۳۸۰ هـ.ق.). أمالی شیخ صدوق. با مقدمه و ترجمه آیت الله کمره ای. تهران: کتابفروشی اسلامیة.

- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد. (۱۳۸۷). تذکرة الاولیاء. به تصحیح رینولد نیکلسون. چاپ سوم. تهران: اساطیر.
- عین‌القضات همدانی، عبدالله بن محمد. (۱۳۷۷). تمهیدات. با مقدمه و تصحیح عقیف عسیران. چاپ پنجم. تهران: کتابخانه منوچهری.
- قشیری، عبدالکریم بن هوازن. (۱۳۸۳). رساله قشیریہ. به ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی. به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. چاپ هشتم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- مستملی بخاری، ابوالبراهیم. (۱۳۶۳). شرح التّعرف لمذهب التّصوف. به تصحیح محمد روشن. تهران: اساطیر.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۷۸). کلیات شمس. با تصحیح و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: امیر کبیر.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۸۱). مثنوی معنوی. به کوشش رینولدالین نیکلسون. تهران: امیرکبیر.
- هجویری، علی بن عثمان. (۱۳۸۳). کشف المحجوب. با مقدمه و تصحیح دکتر محمود عابدی. چاپ اول. تهران: انتشارات سروش.